



## استاد محمد حجازی

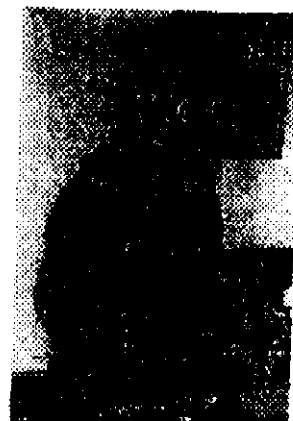
## مطبع الدوله

در نیمه دوم سال ۱۳۵۲، باز یکی از ستارگان فروزان آسمان ادب غروب کرد و يك گل شگفته بوستان هنر پرپر شد و بر خاک ریخت. محمد حجازی که سالیان دراز، با خامه فسونکار و سحرار خود، دل شیفندگان و خاطر مشتاقان را بخود مشغول میداشت و آثار نغز و با مغز و کتابها و داستانهای ارزنده و آموزنده اش دست بدست میگشت و از زن و مرد و پیر و جوان دل میربود، پس از يك بیماری رنج خیز و درد آمیز دراز، زندگی را بدرود گفت و در دورانی که بوجود چنین نویسندگان هنرمند نیازی فراوان است، جای شایسته و بایسته خود را تهی و خالی گذاشت. وی از زمره نویسندگان با ذوق و حال و روین فکر و خوش بین و شیرین قلم و مردم شناس بود که با خامه توانای خود چهره خندان و امید بخش و شادی افزا و تشویق انگیز زندگی را می آرایند و بجلوه درمی آورند و برابر چشم جهانیان قرار میدهند. بنابراین وجودشان، چه از لحاظ نفس نویسندگی و اصل هنروری و چه از جنبه وظیفه راهنمایی و روش رهبری جامعه، بسیار مغتنم و فقدانشان موجب کمال افسوس و درسیخ است. ما از آقای دکتر حکیم فر، معلم مدرسه عالی ترجمه و نویسنده ارجمند، که از دوستان صدیق و مشتاقان رفیق ایشان بودند و باقتضای خوی مروت و فتوت خویش، در ایام سختی و ناتوانی و بیماری نیز، همانند دوران راحتی و توانائی و تندرستی، ایشان را ترك نگفتند و با او مؤانس و مصاحب و معاشر بودند خواستیم که شرح حال یار عزیز از دست رفته خود را برای درج در نامه تحقیقی گوهر و ثبت در تاریخ ادب و هنر پارسی، بنویسند و اینک نوشته ایشان را نقل می کنیم.

«گوهر»

\* آقای عبدالله حکیم فر معلم ادبیات مدرسه عالی ترجمه و از نویسندگان معاصر.

از شمار دو چشم یکتن کم  
و ز شمار خرد هزاران بیش



هشتاد و چهار سال قبل، در ۱۳۶۸ شمسی، در، دروازه قزوین تهران، کوچه مطیع الدوله که اکنون نیز بهمان نام است، محمدحجازی، نویسنده معاصر، با برعه وجود گذاشت. از پنج سالگی نزد پدرش وزیر لشکر، مقدمات فارسی و عربی و فرانسوی را آموخت و تا چهارده سالگی در مدرسه سن لوئی بتحصیل پرداخت. در پانزده سالگی، پدر را از دست داد و لازم میآمد که مادر و دو خواهر و دو برادر و شش نوکر و خدمتکار را سرپرستی کند و چون حقوق دیوانی پدرش قطع گردید، برای آنکه شیرازه زندگی از هم ننگسد، در همان سال به خدمت پست تهران درآمد چنانکه خود میگفت: چند بار سبیل را میتراشید و روی آن را سیاه میکرد تا بجرم کوچکی از اداره اخراج نشود. در آن وزارت خانه از رئیسان و مدیران بی سواد سختی ها کشید، حتی روزیکه وزیر وقت از کلاس درس پست بازدید میکرد که او بتدریس مشغول بود باو گفت: «بتر نیست این تخته سیاه را بعوض مقابل شاگردان در آخر کلاس بگذارید؟» کتاب زیبا را بیاد آن روزگاران نوشت و هر یک از (پرسناژ) های آن کتاب اشخاص واقعی بودند که نام آنها را تغییر داده بود.<sup>۱</sup>

در نخستین ایام خدمت، در اثر ترجمه نوشته ای برای آقای «مولیتور» از زبان فارسی به فرانسوی، حقوقش از ۴۵ قران به ۱۲۰ قران افزایش یافت و این امر حسادت و دشمنی گروهی از همکاران را برانگیخت. حجازی سالها در اروپا مخصوصاً بلژیک بتحصیلات عالی پرداخت و ضمناً از طرف وزارت پست دستورداشت تلگراف بی سیم را هم بیاموزد تا بتواند در ایران تدریس کند. در آن وزارت خانه تا مقام مدیر کلی خدمت کرد، در همان ایام و بعد در زمان

---

۱ - در موقعی که بتقاضای خود او شرح مفصل زندگیشان را می نوشتم بیشتر آنان را بمن معرفی اما فرمودند فعلاً اسم واقعی آنانرا بر کاغذ نیاورم.

مرحوم علی اکبر داور، بسمت ریاست دفتر بوزارت مالیه منتقل گردید. حجازی مدتی هم در اروپا از محصلان اعزامی از ایران سرپرستی میکرد. سمت‌های دیگر او مدیر کلی اداره انتشارات و تبلیغات، معاونت نخست وزیری و بالاخره چندین دوره سناتور انتصابی و انتخابی تهران بود. وی، پس از یکدوره دراز بیماری رنج خیز و طاقت فرسا، در چهارشنبه ده بهمن ماه ۱۳۵۲ شمسی مطابق ششم محرم ۱۲۹۴ هجری قمری مطابق ۳۰ ژانویه ۱۹۷۴ میلادی در خانه شخصی، دیده از جهان مجازی فرو بست و در بهشت زهرا بخاک سپرده شد.

این بود تاریخچه موجز و مختصر حیات ظاهری حجازی، اما حیات منور او از روزی آغاز گردید که کتابهای نغزی مانند آئینه و اندیشه و ذیبا و هما و پریچهر را نوشت. آثار حجازی شامل ۲۷ جلد کتاب است که پنج جلد آن ترجمه و دو جلد آن نمایشنامه و بقیه قصه‌های کوتاه و بلند است.

سه دوره مجله ایران امروز از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۱، بطرزی بی‌سابقه و شیوا، بمدیریت حجازی چاپ و منتشر گردید. آثار حجازی، از لحاظ نثر روان و فصیح پارسی، برای معاصران و آیندگان سرمشقی نیکو است و بعضی از آنها بزبانهای عربی، انگلیسی، فرانسوی و روسی ترجمه شده است.

حجازی در نویسندگی سبکی خاص دارد و این مراتب در آن بچشم مینوردد:

- ۱ - اغلب مطالب آن تازه و نو است و کهنه و پوسیده نیست.
- ۲ - نثرش ساده و روان، خالی از تکلف و تعقید و اغلاط دستوری و دارای تشبیهات و تمثیلات و استعارات خیال انگیز و نشاط آور است.
- ۳ - مقصد و هدف هر نوشته عالی و روشن و مبین خصال انسان دوستی و نیک خواهی یک معلم و مربی اجتماع میباشد.
- ۴ - هر نوشته در عین سادگی از صنایع ادبی خالی نیست و میرساند که نویسنده در فنون فصاحت و بلاغت و بدیع دست داشته و آثار نظم و نثر ادیبان و شاعران نغزگفتار پارسی را خوانده است.
- ۵ - چون زبان انگلیسی و فرانسوی را نیز، همانند زبان پارسی، نیکو میدانست از ادبیات آن زبانها نیز بهره‌های فراوان گرفته و آنها را بارموز ادب پارسی بهم آمیخته و سبکی بدیع و مخصوص خود پدید آورده است.

۶- چون میخواست برای مردم بنویسد، از آنرو نوشته‌های او پندآمیز و عبرت‌انگیز است و مکارم و فضائل نیک‌بینی، و نیک‌خواهی و تجددخواهی و ترقی‌دوستی و خوش‌زیستی و رحم‌دلی (حتی بحیوانات) را تشویق و ترغیب میکند.

صاحب‌دلان میدانند در هر خانه ایرانی يك كتاب آسمانی، برای طهارت روح و يك حافظ برای لذت معنوی جای دارد و بعقیده من باید يك آئینه حجازی برای روشن‌دلی بر آن افزوده شود.

فراموش نمیکنم که هر وقت بوی میرسیدم میگفت: فلانی امروز روز خوشی است. سلامتی که داریم، سیرهم هستیم، کاری هم از دستان برمیآید، پس بیا برای فلان و بهمان چنین و چنان کنیم، و امروز برنامه‌ای بسازیم که خوش باشیم بشرط آنکه به‌عیش فردایمان صدمه‌نزنند.

بی‌شك حجازی در نشر پارسی تحولی شگرف بوجود آورد که نام او را در تاریخ ادبی ایران جاویدان میسازد و از اینرو باید اورا یکی از نویسندگان نغزگفتار و شیرین‌زبان و داستان‌نویسان نیک‌خواه و خوش‌بین و مردم‌دوست قرن چهاردهم هجری بشمار آورد.

البته آثار میرزا ملکم خان و میرزا حبیب‌الله اصفهانی و روحی کرمانی و علامه دهخدا را هم نباید فراموش کرد. اگر نثر مسجع را خواجه عبدالله انصاری در زبان فارسی رواج داد و سعدی آنرا بسرح‌کمال رسانید، نثر ساده و روان و نغز مشحون از نکات بکر ادبی و بامقصد و هدف عالی اخلاقی را، در لباس قصه و داستان، حجازی معمول و متداول ساخت و در آن آثاری ارزنده و آموزنده بیادگار نهاد. درود فراوان بر روان تابناکش باد که در مدت سی‌سال هم‌نشینی و مصاحبت شبانروزی از وی نیک‌خواه‌تر و اندیشمندتر و باادب‌تر ندیدم.

در مدرسه عالی ترجمه برای ذکر خیر و شرح گزارش زندگی او مجلس یادبودی برپاداشتند. از مرحوم حجازی یک‌دختر بنام هم‌باقی مانده است که دانشجوی دانشکده داروسازی دانشگاه است.

یکی از شاعران استاد طراز نخستین معاصر که در شیواسنخی مایه‌ای قوی و پایه‌ای بلند دارد در رثاء حجازی شعری سروده که، فروتنی و گریز از خودنمایی‌را، نخواسته است نامش برده شود ولی در بیغ است اگر آن شعر در پایان شرح حال حجازی چاپ نشود و بیادگار نماند.

رفت از جهان لطایف جانرا نشانه‌ای  
 دانش، ز خوشهٔ قلم او تراشه‌ای  
 قولش، بصدق، چون سخن عارفی نبیل  
 هر حرفش از امید، نوید گشایشی  
 اینها که گفتم از سرانصاف و راستی است  
 یکنای بسی بهانه مهیای خدمتی  
 هم در فصول فضل و فضیلت، سرآمدی  
 یعنی حجازی، آن بادب شهره کز خدای  
 پنجاه سال پیش پای طلب سپرد  
 آثارش، از شرار محبت، ز طور مهر،  
 ز آئینه‌ای که ساخت ز نور جمال عشق  
 عنقای قاف عشق بفضل و کمال بود  
 مرگ چنین بزرگی مرگی تمام نیست  
 آری که هیچگاه نمیرد ز هول مرگ  
 آن زندهٔ بعمر سخن جاودانه‌ای

جانرا نشانه‌ای و جهانرا یگانه‌ای  
 آتش، ز گوشهٔ سخن او زبانه‌ای  
 نثرش، بلطف، چون غزل عاشقانه‌ای  
 هر قولش از نشید، ملین ترانه‌ای  
 وصف یگانه‌ای، پی نیکی روانه‌ای  
 دانای در زمانه برون از زمانه‌ای  
 هم در فنون علم و درایت، یگانه‌ای  
 بودش ز نقد دانش و پیش نخرانه‌ای  
 راهی که جز به عشق ندارد کرانه‌ای  
 دارد بشرق و غرب، چو آتش زبانه‌ای  
 دلها شد از صفای وی آئینه خانه‌ای  
 عنقای قاف عشق گزید آشیانه‌ای  
 تا مرگ یابد از سر ظاهر بهانه‌ای  
 آری که هیچگاه نمیرد ز هول مرگ  
 آن زندهٔ بعمر سخن جاودانه‌ای

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پیاو برای هیچ

خاکدانی پر از خس و مروار  
 بهر یک تو ده خاک این همه داد  
 شیخ علامه الدوله سمنانی

حدیث؛ دنیا و خلق و استظهار  
 بهر یک فرقه این همه فریاد